

چالش‌های نظام بین‌المللی حقوق بشر

سیدطه موسوی میرکلائی / دکتری تخصصی حقوق بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

taha_mo61@yahoo.com

دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۳ - پذیرش ۱۳۹۹/۱۲/۱۲

چکیده

هر نظام حقوقی می‌تواند در مراتب وضع، اجرا و ضمانت اجرا چالش‌هایی داشته باشد. این وضعیت در نظام حقوق بین‌الملل، که در آن قانون‌گذار و مجری یکسان هستند، مصداق بیشتری دارد. در این میان، نظام بین‌المللی حقوق بشر چالش‌های بخصوصی دارد؛ زیرا از یک سو، با ابتناء بر رهیافتی جهان‌شمول تدوین گردیده و توسعه یافته است و از سوی دیگر، در مواردی بنا به مصالح سیاسی، گریزی از پذیرش تنوع فرهنگی نداشته است. این ویژگی حقوق بشر در نظام حقوق بین‌الملل، این نتیجه را در پی دارد که تعمیم حقوقی، که جهان‌شمول تلقی می‌شود، لزوماً مورد رضایت همه طرفین همکاری در سطح بین‌المللی نیست. چالش‌های نظام بین‌المللی حقوق بشر، نوعاً برآمده از همین تعمیم فراتر از همکاری است؛ چراکه مقتضای همکاری بین‌المللی در حوزه حقوق بشر، در نظر گرفتن کلیه فرهنگ‌ها و بهره‌گیری از آورده‌ها و مشارکت همه آنهاست. پرسش اساسی مطروح در این زمینه، این است که نظام بین‌المللی حقوق بشر، امروزه با چه چالش‌هایی مواجه است؟ این مقاله به دنبال این است که با روش توصیفی - تحلیلی، مهم‌ترین چالش‌های نظام بین‌المللی حقوق بشر را شناسایی و ارزیابی کند.

کلیدواژه‌ها: چالش‌ها، نظام بین‌المللی حقوق بشر، سیاست‌زدگی حقوق بشر، امنیتی شدن حقوق بشر، حاکمیت‌محوری حقوق بشر.

نظام حقوق بین‌الملل، در مقایسه با نظام‌های حقوقی ملی، از این حیث متمایز است که در آن، تابعان و واضعان قواعد حقوقی یکی هستند. همان موجودیت‌هایی که نقش هنجارسازی را بر عهده دارند؛ در مرتبه اجرای قاعده نیز به بازیگری می‌پردازند. تابعان این نظام حقوقی نیز از طیف‌های مختلفی هستند: از دولت‌ها گرفته تا سازمان‌های بین‌المللی، نهضت‌های آزادی‌بخش ملی و افراد. آنجا که هنجارسازی موردنظر است، نقش همه این تابعان به یک میزان نبوده و دولت‌ها گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند. در مقام بازیگری و اجرای قاعده نیز موضع برتر، از آن دولت‌هاست. در واقع، غالب مقررات در نظام حقوق بین‌الملل، ساخته و پرداخته دولت‌ها بوده و اجرای مقررات نیز بر عهده آنهاست.

حقوق بشر در این نظام حقوقی نیز با همین شیوه تدوین گردیده و توسعه یافته است. درحالی که ماهیت قواعد حقوق بشری، نه ناشی از اراده دولت‌ها، بلکه برآمده از کرامت ذاتی انسان و مستنبط از فطرت اوست. به همین دلیل، حقوق بشر پیش از وضع، باید کشف شوند. چنانچه قاعده موضوعه با واقع مکشوف تطابق نداشته باشد، هنجارسازی مربوط، به لحاظ صوری تشریفات قانونگذاری را پاس داشته، اما به لحاظ ماهوی حقیقت ندارد. چالش‌های نظام بین‌المللی حقوق بشر، از همین نقطه آغاز می‌شوند که دولت‌ها - به عنوان تابعان ممتاز حقوق بین‌الملل - ممکن است به وضع قواعدی بپردازند که با حقیقت انسانیت، به عنوان واقع مکشوف و کرامت ذاتی او منافات داشته باشد. چه بسا در مرحله هنجارسازی این مطابقت رعایت شود، ولی در مرتبه اجرا، قواعد مطابق با واقع، بنا به مصالح و منافی نادیده گرفته شوند. گاه نیز در مرحله ضمانت اجرای حقوق بشر، خط‌مشی‌های سیاسی مداخله کرده، برخوردهای گزینشی با موارد نقض صورت می‌گیرد. از این رو، می‌توان چالش‌های بین‌المللی حقوق بشر را به چالش‌های قانونی، اجرایی و ضمانت اجرایی تقسیم کرد.

ضرورت و اهمیت پرداختن به این موضوع، از این جهت است که شناسایی چالش‌های نظام بین‌المللی حقوق بشر، مقدمه‌ای برای یافتن راهکارهایی برای وضعیت موجود تلقی شده و می‌تواند روابط دولت‌ها، در خصوص حقوق بشر در جامعه بین‌المللی را به مناسباتی فارغ از منازعات قدرت تبدیل کند. این شناسایی، می‌تواند گفتمان‌های سه‌گانه حقوق بشر - گفتمان نظری، قانونی و سیاسی - اجرایی - را در میان دولت‌های توسعه‌یافته و درحال توسعه، به یکدیگر نزدیک کرده و ادبیات حقوق بشر را از مطالبه‌گری غربی، به مشارکت همه دولت‌ها در تدوین و اجرا تغییر دهد.

پرسش اساسی در این مقاله، این است که نظام بین‌المللی حقوق بشر، امروزه با چه چالش‌هایی مواجه است؟ چالش‌های سه‌گانه مزبور می‌توانند مصادیق مختلفی داشته باشند:

۱. نادیده انگاشتن تکثرهای فرهنگی و جهان‌شمول پنداشتن هنجارهایی که مطابق با اندیشه و فرهنگ بخشی از جامعه بین‌المللی تدوین شده‌اند (چالش قانونی)؛
 ۲. ناکارآمدی و یکسونگری اسناد بین‌المللی حقوق بشر (چالش قانونی)؛
 ۳. ناکارآمدی و عدم بی‌طرفی ساختارهای بین‌المللی حقوق بشر (چالش اجرایی)؛
 ۴. عدم پای‌بندی دولت‌های مدعی حقوق بشر، به هنجارهای بین‌المللی حسب منافع آنها (چالش اجرایی)؛
 ۵. امنیتی شدن حقوق بشر و تهدید صلح و امنیت بین‌المللی به‌شمار رفتن موارد نقض بنا به سیاست‌های دولت‌های مدعی حقوق بشر (چالش اجرایی)؛
 ۶. جهت‌گیری ویژه رسانه‌های جمعی در واکنش به وقایع حقوق بشری و بازتاب وارونه، آنها بنا به مقاصد ارباب رسانه (چالش ضمانت اجرایی)؛
 ۷. سیاست‌زدگی حقوق بشر و برخورد‌های دوگانه با موارد نقض که منجر به استفاده ابزاری از حقوق بشر می‌شود (چالش ضمانت اجرایی)؛
 ۸. مداخله بشردوستانه و مسئولیت‌حمایت، به‌عنوان ضمانت اجراهای حقوق بشر، که خود نقض غرض است (چالش ضمانت اجرایی)؛
 ۹. دولت‌محوری و حاکمیت‌مداری نظام بین‌المللی حقوق بشر (چالش قانونی، اجرایی و ضمانت اجرایی).
- مقاله پیش‌رو، بر آن است تا از میان چالش‌های پیش‌گفته، چالش‌های دوم تا هفتم را با روش توصیفی - تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای مورد بررسی قرار دهد. محور نخست و دو محور اخیر، از این جهت مورد بررسی این مقاله نیست که در ادبیات حقوق بین‌المللی موجود، موضوع پژوهش‌های مستقلی قرار گرفته است. برای نمونه، کتاب *جهان‌شمولی و نسبی‌گرایی حقوق بشر: رهیافت اسلامی* (موسوی میرکلانی، ۱۳۹۷)، ناظر به محور نخست، مقاله «مسئولیت‌حمایت در آینه لیبی و سوریه» (حبیبی و حسین‌آبادی، ۱۳۹۵) معطوف به محور هشتم و مقاله «حکمرانی جهانی و حقوق جهانی: گذار از حقوق بین‌الملل دولت‌محور در عصر جهانی شدن» (عباسی و کیانی، ۱۳۹۱) در مورد محور نهم است. اما محورهای دوم تا هفتم، در ادبیات علمی موجود مورد مذاقه پژوهشی قرار نگرفته است؛ به‌ویژه اینکه این مقاله، نگاهی آسیب‌شناسانه به این محورها داشته و برای نخستین بار از زاویه چالش‌های نظام بین‌المللی به این مباحث می‌پردازد. این مقاله، محورهای مزبور را در سه بخش چالش‌های قانونی، چالش‌های اجرایی و چالش‌های ضمانت اجرایی تحلیل می‌کند.

۱. چالش‌های قانونی نظام بین‌المللی حقوق بشر

از لوازم کارآمدی هر نظام حقوقی، رعایت عدل و انصاف در تدوین قوانین است. قانون، آنگاه به زیور عدالت و انصاف آراسته می‌شود که از یکسو، ضمن حفظ بی‌طرفی، برای وضعیت‌های مشابه، حکم یکسان کند و از سوی

دیگر، اوضاع و احوال خاص هر مورد را - که مابه‌الامتياز آن وضعیت از سایر وضعیت‌هاست - مورد توجه قرار دهد. سپس نوبت به اجرای چنین قانونی می‌رسد که لازم است برابری در مقابل قانون سرلوحه کار مجریان باشد. در این مرحله، ساختارها و راهکارها ایجاد شده و کارآمدی نظام محک می‌خورد. نظام بین‌المللی حقوق بشر، به دلیل ساختار خاص جامعه بین‌المللی و ماهیت ویژه حقوق بشر، به پاسداشت این لوازم نیازمند است. با وجود این، مروری بر اسناد بین‌المللی حقوق بشر و فعالیت سازمان‌های بین‌المللی مربوطه ناکارآمدی این نظام را به‌تصویر می‌کشد.

۱-۱. ناکارآمدی و یک‌سونگری اسناد بین‌المللی حقوق بشر

مهم‌ترین چالش اسناد بین‌المللی حقوق بشر، این است که مفاد آنها، بدون رعایت ملاحظات فرهنگی دولت‌های درحال توسعه و غیرغربی تنظیم گردیده و چه‌بسا فرهنگ‌های مزبور مشارکتی، در تدوین اسناد نداشته‌اند. این وضعیت، در ادبیات حقوقی تا حدودی مورد بررسی قرار گرفته، اما ریشه‌یابی آن از حیث تأثیری که در یک‌سونگری اسناد بین‌المللی داشته، مورد مذاقه ادبیات مزبور نبوده است. تحلیل اسناد بین‌المللی از این زاویه، جز با بررسی پیشینه دولت‌های درحال توسعه ممکن نیست.

دولت‌های مستعمره سابق، از مهم‌ترین مزیتی که غرب در خلال دوره رشد کاپیتالیستی از آن برخوردار بوده، یعنی بی‌قانونی حقوق بشر، محروم بوده‌اند. برای نمونه، در دوران توسعه جهان غرب، حقوق بین‌المللی وجود نداشت که خرید و فروش انسان را منع کند. برده‌داری، اساس تجارت میان بریتانیا و آمریکا را تشکیل می‌داده و از زمینه‌های برخی کامیابی‌های غرب در تجارت بوده است. مزایای دیگر بی‌قانونی حقوق بشر، برای قدرت‌های غربی در حال صنعتی شدن، که نظام‌های درحال توسعه اوایل قرن بیست و یکم از آن بهره‌مند نبوده‌اند، بهره‌برداری از استعمار، قحطی به‌منزله روش‌هایی برای رشد اقتصادی بود (هوارد هاسمن، ۲۰۰۵، ص ۳۴-۳۵). ضابطه‌مند نبودن مناسبات موجود، فرصتی طلایی برای دولت‌های غربی بود تا فارغ از محدودیت‌های کنونی، منافع خود را در قلمرو بین‌المللی دنبال کنند. از این‌رو، چنین استنباطی خالی از وجه نیست که پیدایش حقوق بشر در میان دول توسعه‌یافته و درحال توسعه، متفاوت بوده است. دولت‌های درحال توسعه، پیش از آنکه مجال رشد و توسعه یابند، درگیر مطالبات بین‌المللی حقوق بشری شده‌اند. حال آنکه این دولت‌های توسعه‌یافته، پس از آنکه مدت مدیدی در عرصه‌ای بلامنازع، منافع خود را ساماندهی نمودند، ملزم به قواعدی شده‌اند که خود در تدوین آن نقش برتر داشته‌اند.

در خصوص زمان پیدایش نظام بین‌المللی حقوق بشر در غرب نیز نگرش‌های متفاوتی مطرح گردیده است: نگرش اول قائل به این است که حقوق بشر در دوره انقلابی اواخر قرن هجدهم تأسیس گردید (هانت، ۲۰۰۷، ص ۲۱۱-۲۱۲)؛ چراکه اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه (۱۷۸۹)، از جمله وقایع محوری تاریخ حقوق بشر است. نگرش دوم، به دهه ۱۹۴۰ اشاره دارد که اعلامیه جهانی حقوق بشر تدوین گردید. در میان پیروان این نگرش،

برخی واکنش به دغدغه‌های حاصله از هولوکاست را منشأ پیدایش حقوق بشر می‌دانند (بیتز، ۲۰۰۹، ص ۱۸۴). نگرش سوم بر این باور است که طنین معاصر حقوق بشر، ریشه در دهه ۱۹۷۰ دارد؛ چراکه اسناد بین‌المللی حائز اهمیت حقوق بشری در این دهه تدوین شده است (مویان، ۲۰۱۰، ص ۱۰۷-۱۰۸). کلیه این نظریات پیرامون منشأ پیدایی نظام بین‌المللی حقوق بشر معاصر، به حوادثی محوری در جهان غرب اشاره دارند. به عبارت دیگر، حتی دکترین در مقام نظریه‌پردازی، در خصوص مبدأ پیدایش حقوق بشر، همواره در مغرب‌زمین تفحص نموده و از نقاط عطف تاریخ مشرق‌زمین غفلت کرده است. صرف‌نظر از منشأ پیدایش، تداوم و گسترش حقوق بشر نیز همواره در مغرب‌زمین شکل گرفته، یا وجوه غربی آن مورد توجه بوده است.

نابرابری‌های واقعی عرصه تدوین قانون در نظام بین‌المللی حقوق بشر و درعین‌حال، شعار فریبنده آن مبنی بر بی‌طرفی قانون، علاوه بر انتقادات سیاسی دولت‌های درحال توسعه، انتقاداتی مکتبی را نیز دامن زده است. برای نمونه، مکتب مطالعات انتقادی حقوق، بی‌طرفی قانون را قبول نداشته و مانند مارکسیست‌ها بر آن است که فریب بی‌طرفی ظاهر قانون را نباید خورد؛ زیرا در ورای این بی‌طرف‌نمایی‌ها، حفظ منافع حاکمان، توجیه نابرابری‌ها و جلوگیری از برهم‌خوردن وضع موجود قرار دارد (موحد، ۱۳۹۲، ص ۴۱۲). ردپای این مکتب، در حقوق بین‌الملل نیز قابل مشاهده است. حداقل وضعیت فعلی نظام بین‌المللی حقوق بشر، تا اندازه قابل توجهی مصداق انتقادات این مکتب است.

از زمان اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه (۱۷۸۹)، تا اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)، عمده اسناد بین‌المللی حقوق بشر، با ادبیاتی جهان‌شمول و لیبرال تنظیم شده‌اند. تمایل ذاتی لیبرالیسم، توسعه منافع خود به همه است. از این‌رو، از پذیرش مقتضیات فرهنگی یا حقوق گروهی، اکراه داشته و چنین ادعاهایی را دستمایه‌ای برای استثناء، تبعیض و ستم بر گروه‌های خاص می‌پندارد (سادورسکی، ۲۰۱۲، ص ۱۲۶). این ایده، مخالفت با یافته‌های خود را برنتابیده و در پی نوعی خودبرت‌انگاری و پدرسالاری است. در مقابل، نسبی‌گرایی فرهنگی حقوق بشر، محتوای اسناد بین‌المللی را مداخله قدرت‌های غربی در سایر دولت‌ها و طرح امپریالیسم غربی تلقی می‌کند. مطابق این دیدگاه، اسناد بین‌المللی حقوق بشر، مجموعه قواعدی مبتنی بر فلسفه و فهم غربی از حقوق بشر است (کاباساکال آرات، ۲۰۰۶، ص ۴۱۹). چنین انتقاداتی، در فرایند تدوین اسناد بین‌المللی حقوق بشر نیز کمابیش مطرح گردیده بودند. برای نمونه، در جریان تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر، شورای اجرایی اتحادیه آمریکایی انسان‌شناسی در سال ۱۹۴۷ بیانیه‌ای در مخالفت با پیش‌نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر تهیه نمود و آن را به کمیسیون حقوق بشر ملل متحد ارائه کرد. بیانیه مزبور، اعلامیه جهانی را شکل نوبنی از امپریالیسم تلقی و به این چالش اساسی اشاره می‌کرد که چگونه می‌توان آن را قابل اعمال بر همه دانست. درحالی‌که صرفاً اعلان ارزش‌های غالب دولت‌های اروپای غربی و آمریکاست

(انگل مری، ۲۰۰۳، ص ۵۶). از آنجاکه مفاد سایر اسناد بین‌المللی حقوق بشر نیز با اندک تغییرات، مبتنی بر اعلامیه است، این ایراد بر غالب اسناد بین‌المللی حقوق بشری وارد است. اعلامیه وین ۱۹۹۳، یکی از این اعلامیه‌هاست. بند ۵ بخش اول این اعلامیه، مقرر می‌دارد: «حقوق بشر تماماً جهانی، جدایی‌ناپذیر، وابسته و عمیقاً مرتبط با یکدیگرند... اما ویژگی‌های منطقی‌ای و تنوع تاریخی، فرهنگی و مذهبی و نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ناشی از آن ویژگی‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت. با وجود این تنوع، دولت‌ها موظف به ارتقا و حمایت از تمامی حقوق و آزادی‌های بنیادین هستند». به این ترتیب، حتی در اعلامیه‌های تنوع فرهنگی نیز جهان‌شمولی نقش غیرقابل‌انکاری دارد.

سرانجام، ایراد دیگری نیز از حیث انسان‌شناسی در فلسفه غرب، بر اسناد بین‌المللی حقوق بشری وارد شده است. مطابق ایراد اخیر، در فلسفه غرب تا آنجاکه ممکن بوده، به حیثیت ذاتی انسان لطمه وارد شده و مقام انسان تنزل یافته، آنگاه اعلامیه‌هایی درباره ارزش انسان و حیثیت و کرامت ذاتی و حقوق غیرقابل انتقال او صادر می‌شود. اعلامیه حقوق بشر را اندیشه‌ای می‌تواند صادر کند که انسان را در درجه‌ای عالی‌تر از یک ترکیب مادی ماشینی می‌بیند (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۱۴۱). به موجب این انتقاد، اسناد بین‌المللی حقوق بشر، دقیقاً تراوش اندیشه‌های غربی در خصوص انسان‌شناسی است.

۱-۲. ناکارآمدی و یک‌سونگری ساختارهای حقوق بشری

ساختارهای بین‌المللی حقوق بشر نیز عملکرد رضایت‌بخشی از خود به‌جای نگذاشته‌اند. این ساختارها، چه از حیث تکوین و تکامل و چه از جنبه عملکرد، چالش‌هایی را متوجه نظام بین‌المللی حقوق بشر کرده‌اند. هیچ‌یک از نهادهای بین‌المللی حقوق بشر، طی فرایندی دموکراتیک تکوین نیافته‌اند، بلکه غالباً برآمده از هژمونی نظام سرمایه‌داری‌اند؛ زیرا اولاً، نظام دموکراتیک براساس رأی افراد یا نمایندگان آنها برپا می‌شود و مشروعیت بسیاری از دولت‌های تصدیق‌کننده این ساختارها در زمان تصدیق، مورد تردید نهادهای بین‌المللی بوده است. برای نمونه، در دوره پس از جنگ جهانی دوم، قدرت‌های بزرگ و فاتح جنگ، خود مشکلاتی در خصوص حقوق بشر داشتند: آمریکا هنوز مسئله تبعیض نژادی را حل نکرده بود. انگلیس و فرانسه، با مسئله دولت‌های مستعمره مواجه بودند؛ رژیم کمونیستی شوروی هم که مسائل فراوان حقوق بشری در حوزه حقوق و آزادی‌های فردی داشت (مهرپور، ۱۳۸۳، ص ۳۷). ثانیاً، مخالفت یا موافقت هر دولت، باید با توجه به وزن جمعیتی آن لحاظ شود (الهی، ۱۳۸۴، ص ۶۶۷). صرف‌نظر از مبانی تشکیل، خود ساختارها نیز چالش‌زا هستند.

مهم‌ترین چالش ساختاری در نظام حقوق بین‌الملل، فقدان ساختاری مورد رضایت اکثریت اعضای جامعه بین‌المللی است. اولین نتیجه این خلأ ساختاری، فقدان مرجعی برای تظلم‌خواهی تبعه از دولت متبوع است (موحد، ۱۳۹۲، ص ۴۰۵-۴۰۶). به علاوه، نهادهای حقوق بشری بین‌المللی، در مقایسه با سایر حوزه‌ها ضعیف‌تر هستند.

بیشتر نهادهای حقوق بشری، نه مانند صندوق بین‌المللی پول دارای ابزارهای لازم برای ترغیب دولت‌ها هستند و نه همچون سازمان تجارت جهانی دارای سازوکار حل و فصل اختلاف. این نهادها حتی مانند برخی سازمان‌های محیط‌زیست، قادر نیستند استفاده از ظرفیت منابع طبیعی را منوط به مجوز استخراج نمایند (دای، ۲۰۱۴، ص ۵۷۳). شاید تصور شود دیوان کیفری بین‌المللی، می‌تواند ناکارآمدی نهادهای حقوق بشری را جبران کند. حال اینکه اولاً، رویه گزینشی دیوان مغایر چنین توجیهی است. ثانیاً، اختیارات دیوان جنبه قضایی داشته، اما اختیارات نهادهای حقوق بشری عمدتاً اختیارات نظارتی است.

یک سطح از نظارت، بررسی دوره‌های جهانی (یو.پی.آر)، در قالب شورای حقوق بشر ملل متحد است؛ فرایندی در دوره‌های چهار و نیم ساله که هر سال اقدامات چهل و دو دولت مورد بررسی قرار می‌گیرد. نظر به سابقه کوتاه فعالیت شورای حقوق بشر، اطلاعات اندکی برای ارزیابی کارآمدی یو.پی.آر. در دسترس است. این سازوکار، علی‌رغم قابلیت پذیرش، دارای معایبی است: ضعف توصیه‌نامه‌ها به دلیل کمبود زمان رسیدگی، استفاده دولت‌ها از گزارش‌ها برای مخالفت با راهبردهای نهادهای معاهده‌ای، امکان گسست جامعه مدنی، از اهداف حقوق بشر ضمن بررسی‌ها و تضعیف نهادهای معاهده‌ای (مک‌ماهون، ۲۰۱۶، ص ۲۵۱-۲۵۳).

اقدامات نظارتی نهادهای حقوق بشری، در سطح منطقه‌ای نیز چالش‌برانگیز بوده است. از جمله این چالش‌ها، عدم قرائت واحد از حقوق بشر حتی در ساختارهای اروپایی است. کمیسیون اروپایی حقوق بشر در ۱۹۷۶، برخورد نیروهای امنیتی بریتانیا در ایرلند شمالی را مصداق شکنجه تلقی کرد. اما دادگاه اروپایی حقوق بشر، در ۱۹۷۸ این برخوردها را مصداق شکنجه ندانست. کمیسیون اروپایی حقوق بشر، در سال ۱۹۸۴ عدم اصلاح اسناد سجلی تغییر جنسیت‌دادگان از جانب بریتانیا را منافی حرمت زندگی خصوصی مردم دانست. دادگاه اروپایی حقوق بشر، در سال ۱۹۸۶ این نظر را رد کرد (موحد، ۱۳۹۲، ص ۴۳۰-۴۳۱). اگر وضعیت ساختارهای حقوق بشری، منطقه‌منسجمی چون اروپا به این منوال باشد، وضعیت در جغرافیای گسترده‌تر و ناهمگون‌تر جهان وخیم‌تر است.

سرانجام انتقادات وارده به ساختارهای بین‌المللی حقوق بشر در غرب، بدان معنا نیست که ساختارهای شکل گرفته در مشرق‌زمین، از وضعیت ایده‌آلی برخوردارند. برای نمونه، دو سازمان اصلی منطقه خاورمیانه (سازمان همکاری اسلامی و اتحادیه عرب)، در واکنش به تصویب اسناد بین‌المللی حقوق بشر، اعلامیه حقوق بشر اسلامی (۱۹۹۰) و منشور عربی حقوق بشر (۱۹۹۴) را تصویب کردند. با وجود این، این دو سازمان نتوانسته‌اند سازوکار حقوقی - قضایی مؤثری در حوزه حقوق بشر به وجود آورند. مثلاً، اگر شهروندی خاورمیانه‌ای قصد شکایت از دولت متبوع خود، به این دو سازمان را داشته باشد، مرجعی وجود ندارد (ذاکریان، ۱۳۹۵، ص ۴۶). اساسنامه دادگاه عدل اسلامی، که آورده اعلامیه حقوق بشر اسلامی است، هنوز به تعداد اسناد تصویب لازم، برای لازم‌الاجرا شدن دست نیافته است. این امر نشان از عدم همت جدی در میان اعضای سازمان همکاری اسلامی است. در مجموع به نظر

می‌رسد، مهم‌ترین چالش ساختاری مشترک حقوق بشر بین‌المللی در غرب و شرق، دولت‌محوری ساختارها، سیاست‌زدگی و ملاحظات حاکمانه است. یک راه‌گریز از چنین چالشی، گذار از سازمان‌های بین‌المللی دولتی به سازمان‌های بین‌المللی مردم‌نهاد است.

۲. چالش‌های اجرایی نظام بین‌المللی حقوق بشر

افزون بر چالش‌های قانونی، که یا ناشی از قاعده‌سازی بوده و یا ریشه در نهادسازی داشت، نظام بین‌المللی حقوق بشر، با چالش‌هایی اجرایی نیز مواجه است. چالش‌های مزبور، زمانی مطرح می‌شوند که قاعده مورد بحث، می‌خواهد بر رویه دولت‌ها حاکم شده یا ساختار ایجاد، می‌خواهد به ایفای نقش نظارتی خود بپردازد. اما دولت‌های قدرتمند یا از اجرای هنجارهای شکل گرفته می‌گریزند و یا با امنیتی جلوه دادن موضوع، ساختارهای تعبیه‌شده را فلج می‌کنند.

۲-۱. عدم پای‌بندی دولت‌های مدعی حقوق بشر به تعهدات بین‌المللی حقوق بشر

از چالش‌های اجرایی نظام بین‌المللی حقوق بشر، عدم پای‌بندی به اجرای تعهدات توسط دولت‌های قدرتمند است؛ به‌ویژه اینکه نظام بین‌المللی حقوق بشر ماهیتی دولت‌محور دارد؛ دولت از یک سو، حمایت‌کننده نخستین حقوق بشر و از دیگر سو، عمده‌ترین ناقض حقوق بشر است (ویگولن، ۲۰۱۱، ص ۲۰۹). عدم پای‌بندی دولت‌ها به حقوق بشر، هم در سطح ملی صورت می‌گیرد و هم در سطح بین‌المللی. شانه خالی کردن از تعهدات حقوق بشری و تفاسیر استثناء‌بردار از آن، به‌طور خاص پس از ۱۹۴۵ در رویه دولت‌های غربی نهادینه گردید.

ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم، سازمان نظامی‌اش را در برابر تهاجم نظامی احتمالی بلوک شرق تقویت کرد، اما کمتر تدارکی برای مبارزات غیرمسلحانه به‌عمل آورد. این وضعیت، تا اندازه‌ای مرهون این بود که پس از جنگ، نظامیانی مانند ژنرال مارشال و ژنرال آیزنهاور، در کارگردانی سیاست ایالات متحده، سهمی عمده برعهده گرفتند (فارسی، ۱۳۴۴، ص ۲۲۶-۲۲۸). این وضعیت موجب می‌شد پای‌بندی به کلیه تعهدات بین‌المللی و ازجمله، حقوق بشر در گرو سازگاری با ملاحظات نظامی باشد.

در دوران جنگ سرد، جهان آزاد، دنیای کمونیستی را به اتهام تجاوز به حقوق بشر زیرسؤال برد. کم‌کم حقوق بشر، مستمسکی برای سیاست خارجی ایالات متحده شد. جنگ ویتنام موجب شد این دولت برای مدتی نتواند به ریسمان حقوق بشر چنگ زند. از سال ۱۹۷۳ و خروج قوای ایالات متحده از ویتنام، مجدداً حقوق بشر در دستور کار وزارت امور خارجه آن دولت قرار گرفت. کارتر، درآغاز مخالف بود که به دستاویز حقوق بشر، در امور سایر دول مداخله شود. ولی به تدریج، تغییر عقیده داد و وزارت خارجه مدعی شد ایالات متحده، نمی‌تواند به سرنوشت آزادی بی‌اعتنا باشد (موحد، ۱۳۹۲، ص ۴۱۳). در این

فرایند، ایالات متحده غالباً منافع آمریکا را با ارزش‌های جهانی خلط می‌کند. از نظر بسیاری از سیاستمداران آمریکایی، آنچه برای ایالات متحده مناسب است، برای جهان نیز مناسب است. از این‌رو، چنانچه اختلافات ارزشی نتواند از طریق توافق بر هنجارهای مشترک بین‌المللی حل شود، سلطهٔ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی جایگزین آن خواهد شد (دانلی، ۲۰۰۷، ص ۳۰۴-۳۰۵). چنین مناسباتی، صراحتاً عدم پای‌بندی به حقوق بشر است.

اگر اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، نتوانسته از پایداری شدن حقوق و آزادی‌ها پیشگیری کند و دولت‌های غربی مبدع حقوق بشر، به لطایف‌الحیل از اجرای مفاد آن سر باز زده‌اند، علت همین خطامشی منفعت‌محور بوده است (مهرپور، ۱۳۸۳، ص ۳۶۰). حقوق بشر در جریان مخاصمات سیاسی بین‌المللی، مورد سوءاستفاده‌های فراوان قرار گرفته و قدرت‌های بزرگ که محابایی در نقض حقوق بشر ندارند، آن را در برابر دیگران به کار می‌گیرند (موحد، ۱۳۹۲، ص ۴۰۵). فرایند جهانی شدن نیز نوعی منفعت‌محوری در پایان جنگ سرد بود تا دولت‌های غیرغربی را در پای‌بندی به این حقوق ملزم و مستحیل کند.

در مواردی عدم پای‌بندی به موازین حقوق بشری، در قالب امکان‌پذیر نبودن برخی اهداف حقوق بشری در وضعیت موجود خود را نشان می‌دهد. برای مثال، جامعه بین‌المللی براساس قطعنامه‌های شورای امنیت، تصمیماتی برای استقرار امنیت اتخاذ کرده که نه وسیله تحقق آنها موجود است و نه اراده‌ای برای محقق ساختن آنها. به‌طور خاص قطعنامه ۱۳۷۳ (۲۰۰۱)، در مورد مقابله با اقدامات تروریستی، که تنها چند روز پس از یازدهم سپتامبر به تصویب می‌رسد. این قطعنامه‌ها، نشان می‌دهند هنگامی که صدمات نقض یک قاعده متوجه دولتی، چون ایالات متحده شود، نهادهای بین‌المللی از پای‌بندی‌های معمول فراتر رفته و از تصویب آنچه تا پیش از این، در باور جامعه بین‌المللی هم نمی‌گنجید، فروگذار نمی‌کنند. اما زمانی که اقدامات مشابه در دولتی نظیر فلسطین رخ دهد، پای‌بندی به حداقل‌های متعارف هم نادیده گرفته می‌شود. این مورد، البته تنها نمونه عدم پای‌بندی به حقوق بشر نیست.

در دو دههٔ گذشته، اگرچه در بالکان، آفریقا، خاورمیانه و آسیای مرکزی، مصادیق خشونت و یا ژنوساید مشهود بوده، اما حقوق بشر، توسط دولت‌های قدرتمندی همچون ایالات متحده بارها نقض گردیده است (هیچکاک، ۲۰۱۵، ص ۱۰۰-۱۰۱). امروزه غرب، به‌ویژه ایالات متحده آنجا که با مصلحت سیاسی خویش سازگار می‌یابند، رسواترین تخلفات حقوق بشر را در دولت‌های زیرنفوذ خود، نادیده می‌گیرند. بعکس، در مقابل دولت‌هایی که در برابر فشار سیاسی و اقتصادی غرب مقاومت می‌کنند، با اتهام نقض حقوق بشر به سوءاستفاده می‌پردازند (موحد، ۱۳۹۲، ص ۴۱۳-۴۱۴). شاید مهم‌ترین نشانه عدم پای‌بندی دولت‌های غربی، به حقوق بشر در جهان معاصر همین برخوردهای دوگانه باشد.

۲-۲. امنیتی شدن حقوق بشر در مناسبات بین‌المللی

هر رویداد سیاسی در جهان، آثاری به‌جا می‌گذارد و ممکن است بر امنیت گیتی سایه افکند. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تروریسم، سلاح‌های هسته‌ای، فقر و فساد، مسائلی هستند که نمی‌توان منکر اثرگذاری آنها، بر حیات اجتماعی دولت‌ها شد. نفس‌پدیداری این بحران‌ها و نحوه‌ی مقابله با آنها، مقررات حقوق بین‌الملل را به‌نحوی موضوع اختلاف کرده (فلسفی، ۱۳۹۰، ص ۹۵) و نظام حقوق بین‌الملل را به‌سوی امنیتی شدن پیش برده است. نظام بین‌المللی حقوق بشر هم به‌دلیل موارد عدیده نقض، به یکی از این بحران‌ها تبدیل شده و با امنیتی شدن، ارزش‌های بنیادین آن فروکاسته شده است.

نظام بین‌المللی حقوق بشر، از جمله به دلیل صلاح‌دید اعطاشده به دولت‌ها در اجرا و تفسیر تعهدات، ناسازگار با فرهنگ‌های ملی است. محدوده صلاح‌دید دولت‌ها در حقوق بشر، به‌ویژه ایراد حق شرط، به‌نحو قابل‌ملاحظه‌ای توسعه یافته است (آدو، ۲۰۱۰، ص ۶۱۴). اعطای صلاح‌دید به دولت‌ها، در مواردی حقوق بشر را بنا به مصالح امنیتی، اعم از امنیت ملی یا بین‌المللی، در حاشیه قرار می‌دهد.

امنیتی شدن حقوق بشر، با دکتترین نوین امنیت انسانی نیز بی‌ارتباط نیست. حقوق بشر بین‌المللی، مبتنی بر مطالبه از دولت و الزام دولت است. در مقابل، امنیت بشری به دولت‌ها اجازه می‌دهد در حوزه تعهدات حقوق بشری، گزینش‌هایی سیاسی داشته باشند؛ زیرا حقوق بشر را تنها یکی از امنیت‌هایی می‌داند که افراد باید از آن بهره‌مند باشند (هوردهاسمن، ۲۰۱۲، ص ۱۰۶-۱۱۱). در این دکتترین، امنیت بشری، اعم از حقوق بشر و حاکم بر آن بوده و حقوق بشر تا جایی اجرایی می‌شوند که با امنیت مزبور منافات نداشته باشند. گاه با کوچک‌ترین نقض‌ها بر خورد‌های شدید صورت می‌گیرد و گاه، با فاحش‌ترین سرکوب‌ها مدارا می‌شود.

امروزه امنیت‌محوری تا آنجا دامنه یافته، که حقوق بشر به‌عنوان استثنایی بر امنیت بین‌المللی آشکار شده است. این فرایند، به‌ویژه پس از یازده سپتامبر تعمیم یافت. در این دوران، حقوق بشر به نحو فزاینده‌ای با ملاحظات امنیتی در ایالات متحده و سایر دولت‌ها عجین گشت. قاعده‌سازی‌ها به‌منظور مقابله با تروریسم، به‌جای الزامات حقوق بشری، همچون ممنوعیت شکنجه مدنظر قرار گرفت (ویگولن، ۲۰۱۱، ص ۲۰۸). توسعه نگاه امنیتی، پس از جنگ سرد، به‌ویژه پس از یازده سپتامبر در رویه شورای امنیت نیز برجسته است.

پس از جنگ سرد، در مواردی شورای امنیت، نقض حقوق بشر را تهدید صلح توصیف کرده است. در قضایای سومالی، شورای امنیت طی قطعنامه ۷۹۴ (۱۹۹۲)، موارد نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه را از مصادیق بارز تهدید صلح به‌شمار آورده است. همچنین، به موجب قطعنامه ۹۲۹ (۱۹۹۴) به‌مناسبت جنگ داخلی رواندا، کشتار گسترده جمعیت غیرنظامی را تهدید صلح و امنیت منطقه تلقی کرد. در قطعنامه ۶۸۸ (۱۹۹۱)، ناظر به سرکوب کردهای عراقی، این خط استدلال دنبال می‌شود که نقض حقوق بشر، می‌تواند صلح و امنیت

بین‌المللی را به‌مخاطره اندازد (درین و جلائی، ۲۰۱۴، ص ۳۸۷). پس از یازده سپتامبر، گرایش به امنیتی شدن گسترش یافته و زمینه دکتربین مسئولیت حمایت مساعدتر می‌شود. تمایل به پیوستگی امنیت بین‌المللی و رعایت حقوق بشر در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶، که این نظریه به‌عنوان بدیلی برای مداخله بشردوستانه در دستور کار قرار می‌گیرد، هم‌پوشانی امنیت و حقوق بشر، در نظام حقوق بین‌الملل را در پی دارد. بدین‌منظور، اقدام نظامی جمعی در دستور کار قرار می‌گیرد تا راهکارهای تضمین حقوق بشر، منطبق بر نظام امنیت جمعی مندرج در فصل هفتم منشور ملل متحد باشند. اقدام یکجانبه، نمی‌تواند جایگزین مشروعی برای نظام امنیت جمعی ملل متحد باشد؛ چه برای توقف مخاصمات مسلحانه، چه به‌منظور مقابله با تروریسم و چه در راستای حمایت از حقوق بشر (نواک، ۲۰۰۳، ص ۷).

حتی وجود مرجع قضایی مستقلی برای رسیدگی به موارد نقض حقوق بشر، تحت تأثیر ملاحظات امنیتی قرار گرفته است. در نظام بین‌المللی حقوق بشر، قاضی مستقلی وجود ندارد که مانع تفسیرهای خودسرانه دولت‌ها باشد (فلسفی، ۱۳۹۰، ص ۴۷۸). حصر صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی، به جرایم ارتكابی افراد و عدم تسری آن به جرایم اشخاص حقوقی، نمونه دیگری از مانور حاکمیت در مقابل فرایند انسانی شدن حقوق بین‌الملل است (زمانی، ۱۳۹۵، ص ۲۴). در نظام بین‌المللی، حقوق بشر همواره ملازمه با مباحث امنیتی و حاکمیتی داشته است. آنچه در دوره‌های مختلف تفاوت داشته، میزان و شکل این ملازمه بوده است. در تمام این دوره‌ها، حقوق بشر نمی‌توانسته به‌طور نظام‌مند بر حوزه امنیت فائق آید.

۳. چالش‌های ضمانت اجرایی نظام بین‌المللی حقوق بشر

چالش‌های ضمانت اجرایی نظام بین‌المللی حقوق بشر، در برخورد با موارد نقض نمایان می‌شوند؛ به‌این‌صورت که در بازتاب نقض‌های حقوق بشری، منافع سیاسی برخی دولت‌های قدرتمند غربی دخیل شده و در برخورد با ناقض نیز برخوردهای دوگانه صورت گرفته و روی هم‌رفته حقوق بشر، دستخوش سیاست‌زدگی می‌شود.

۳-۱. رسانه‌های جمعی؛ ابزاری برای سیاست‌زده کردن حقوق بشر

اندیشمندان حوزه رسانه بر این باورند که رسانه‌ها، ارزش‌ها و دیدگاه‌های ویژه‌ای را منتقل می‌کنند و بیشتر پیام‌های رسانه‌ای، در راستای کسب منفعت یا قدرت پی‌ریزی می‌شوند (جلز و ویلسون، ۲۰۱۴، ص ۷۳). از سوی دیگر، حقوق شهروندی از طریق توانمندسازی شهروندان، بر قابلیت ایشان در مورد استفاده از فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی تأکید می‌ورزد (یزدان‌پناه و بیات‌کمیته‌کی، ۱۳۹۹، ص ۹۳۲). نتیجه این است که شهروندان به‌سوی ارزش‌ها و دیدگاه‌های ویژه‌ای سوق داده می‌شوند. چنین تسلطی بر افکار عمومی را می‌توان در گستره شهروندی

جهانی نیز به نظاره نشست. تا آنجا که امروزه از چالش‌های نظام بین‌المللی حقوق بشر، که مؤثر بر ضمانت اجرای این نظام است، تسلط دولت‌های غربی و مدعی حقوق بشر، بر رسانه‌های جمعی و بازتاب دلخواهانه و گاه وارونه رویدادهای حقوق بشری، نزد افکار عمومی جامعه بین‌المللی است.

رسانه‌های جمعی با بحرانی جلوه دادن وضعیت می‌توانند سازمان‌های بین‌المللی را برای حل بحران، به موضوع فراخوانند. بازیگری رسانه‌های جمعی و کارکرد تبلیغات و در اختیار گرفتن افکار عمومی، از ویژگی‌های جهان معاصر است. این فرایند، به‌ویژه در دوران جنگ سرد از سوی بلوک شرق، به‌صورت ابزاری و در حوزه‌ی مرام حزبی بسیار مورد استفاده بود.

نظر به استفاده بهینه از افکار عمومی، حوزه‌ی فعالیت بلوک کمونیست، منحصر به سرزمین‌های تحت اشغال ارتش سرخ نبود. این بلوک، جهان غیرکمونیست را مورد تعرض اعتقادی قرار می‌داد و از این طریق، میدان مبارزه را از مقابله‌ی نظامی به مواجهه عقیدتی و مرامی تغییر داده بود. عرضه شدن عقاید، سنن و نظامات گوناگون در مناطق مختلف جهان، به نام مارکسیسم حسب پسند مردم هر منطقه، کمونیسم را به عدد اقوام و ملل، متعدد گردانده و در پیشبردش بسی سودمند افتاده بود. در مقابل، دستگاه‌های دولتی کاپیتالیست‌ها، با شرایط مبارزه‌ی اعتقادی تطابق نداشتند. در دولت‌های سرمایه‌داری، دو حال بیش وجود نداشت: جنگ یا صلح. حالت مبارزه‌ی غیرنظامی، نه پیش‌بینی شده و نه سازمان و برنامه‌ای برایش طراحی شده بود (فارسی، ۱۳۴۴، ص ۱۸۵-۲۱۳). پس از فروپاشی بلوک شرق، فرصت استراتژیکی که در اختیار دولت‌های غربی قرار گرفت، از ناحیه‌ی پایان رقابت نظامی نبود، بلکه آزادی از قید تبلیغات حزبی و مرامی بود؛ امری که تسلط بر رسانه‌های جمعی و افکار عمومی را به‌عرصه‌ی بلامنازع دولت‌های غربی تبدیل می‌کرد.

تحول دیگر در سال‌های پس از سقوط دیوار برلین (به‌طورخاص در دوره کلینتون)، خوش‌بینی زایدالوصفی بود که بر جهان حاکم گردید. در ادبیات موجود، از جمله کتاب *فراتسپیس فوکویاما* با عنوان *پایان تاریخ*، این‌گونه تداعی می‌شود که با غلبه ارزش‌های غربی، پایان تاریخ فرارسیده و به‌مدد ابداعات فنی جدید، فضایی برای رشد و توسعه اقتصادی گشوده شده است (فلسفی، ۱۳۹۰، ص ۹۶-۹۷). این تحول نیز تا حد زیادی افکار عمومی جهانی را متوجه دولت‌های غربی و ارزش‌های آن کرد.

در این دوره، واقعیت دیگری نیز به تسلط دولت‌های مدعی حقوق بشر، بر افکار عمومی جهانی کمک می‌کرد: اینکه اکثر سازمان‌های مردم‌نهاد بین‌المللی در حوزه حقوق بشر و حقوق بشردوستانه در غرب بنا شده‌اند. برنامه‌ریزان و مجریان حقوق بشر، در دولت‌های مختلف نیز بیشتر در حوزه غرب پرورش یافته‌اند. شاید بتوان گفت: دادوستد فلسفه و سیاست و فعالیت رسانه‌ای نیز مانند بسیاری از تجارت‌های جهانی، در مراکز غربی همچون نیویورک، واشنگتن و لندن متمرکز گردیده است (بل و کارنز، ۲۰۰۴، ص ۳۰۳). توسعه

در حوزه‌های اجرایی و ساختاری، در کنار ارتقاء دانش فنی و مبادله علوم نظری کمک می‌کرد که مغرب‌زمین به قطب رسانه‌ای جهان تبدیل گردد.

توسعه حقوق بشر سیاستی است که در آن، غرب درصدد گسترش هویت خود و شناسایی، از سوی سایر جوامع و فرهنگ‌هاست. رسانه‌های جمعی و تبلیغات، در تحقق این سیاست بسیار مؤثر بوده‌اند (پیترسون، ۱۳۸۴، ص ۶۹۶). رسانه‌های جمعی و شبکه‌های اجتماعی، در گذار به لیبرالیسم نقش حائز اهمیتی ایفا می‌کنند. توسعه وسایل ارتباطی موجب شده هر اتفاقی در هر گوشه جهان، بلافاصله به اطلاع مردم برسد. امروزه، اگر کسی در گوشه‌ای از جهان شکنجه شود، همه در برابر آن واکنش نشان می‌دهند. زمان آن گذشته است که دیکتاتوری، به قلع و قمع و قتل عام بپردازد و سایر مردمان مدت‌ها بی‌خبر بمانند. گاهی وقایع در همان زمان اتفاق، در برابر چشم میلیون‌ها تماشاگر قرار می‌گیرد (موحد، ۱۳۹۲، ص ۳۴۰). این وضعیت، نشان می‌دهد که حقوق بشر تا چه میزان می‌تواند متأثر از بازتاب صحیح یا وارونه و جانبدارانه ارباب رسانه رقم بخورد.

دولت‌های مدعی حقوق بشر، امروزه با آگاهی از بُرد گسترده رسانه‌های جمعی و در اختیار گرفتن افکار عمومی در سطح بین‌المللی، بر این رسانه‌ها تسلط یافته‌اند. رسانه‌های وابسته، با در نظر گرفتن بستگی‌های سیاسی خود، گاه در عبور از درب دروازه، ناتوان می‌شوند و گاه از روزنه سوزنی می‌گذرند.

۳-۲. استفاده ابزاری از حقوق بشر در سطح بین‌المللی با توسل به برخوردهای دوگانه

نظام بین‌المللی حقوق بشر را می‌توان در چارچوب سه گفتمان تبیین کرد: گفتمان نظری که مبانی انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی حقوق بشر را به بحث می‌نشیند؛ گفتمان قانونی که شامل اسناد بین‌المللی حقوق بشر و تفسیر آنهاست. گفتمان سیاسی - اجرایی، که ناظر به رویه دولت‌ها در خصوص حقوق بشر بوده و از مواضع ایشان در مجامع بین‌المللی، یا از رهگذر حق شرط‌ها و اعلامیه‌های یک‌جانبه قابل احراز است (شریفی طراز کوهی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۱-۸۳). سیاست‌زدگی نظام بین‌المللی حقوق بشر، نتیجه اولویت یافتن گفتمان سیاسی - اجرایی بر دو گفتمان دیگر است و خود، به استفاده ابزاری از حقوق بشر می‌انجامد؛ به این معنا که هر زمان حقوق بشر، در راستای منافع سیاسی دولت‌ها بود، از مجاری موجود بین‌المللی پیگیر آن باشند و هرگاه در تعارض با منافع آنها قرار گرفت، موضوع را به سکوت برگزار کنند. چنین رفتاری، با حقوق بشر معیارهای دوگانه را ایجاد می‌کند که اولین شرط اعتبار یک نظام حقوقی؛ یعنی برابری در قبال قانون را به محاق می‌برد. سیاست‌زدگی نظام بین‌المللی حقوق بشر، زاینده سالیان معاصر نبوده و هم‌زاد حاکمیت دولت‌هاست.

پس از کنگره وین ۱۸۱۵، سلاطین دولت‌های اروپایی، بخصوص تزار روسیه، امپراتور اتریش و پادشاهان پروس و انگلستان بر آن شدند تا به منظور مقابله با انقلاب‌ها و جنبش‌های آزادی‌خواهانه چاره‌ای بیندیشند. نتیجه آن شد که جز در سایه همکاری بین‌المللی، قادر به حفظ حاکمیت خود در برابر دشمن مجهز به سلاح

عقیده و آرمان نیستند. بدین منظور، با انعقاد معاهدات وین، تشکیلات بین‌المللی مشترکی ترتیب دادند. دولت‌های مزبور پس از شکست ناپلئون و رجعت رژیم استبدادی به فرانسه، دست به اقدامات دامنه‌دار ارتجاعی، در سراسر اروپا زدند تا حکومت‌های ملی را سرنگون و شاهان را به تخت عودت دهند (فارسى، ۱۳۴۴، ص ۱۷۰-۱۷۲). در اجرای تصمیمات متخذ، پیمانی به نام «اتحاد مقدس» منعقد کرده و متعهد شدند که جنبش‌های انقلابی را که متوجه آزادی و حقوق مردم باشند، سرکوب کنند؛ زیرا آنها را تهدیدی برای حکومت‌های مشروع خود می‌دانستند (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۱، ص ۳۵). تصمیمات متخذ در کنگره وین و به تبع آن اتحاد مقدس، آغاز سیاست‌زدگی حقوق بشر، در تاریخ حقوق بین‌الملل معاصر بود. در برهه‌ای از تحول حقوق بین‌الملل که همکاری‌های بین‌المللی چندجانبه به سوی نهادینه شدن گام برداشته و نخستین سازمان‌های بین‌المللی، به منصفه ظهور می‌رسند، منافع سیاسی دولت‌ها بر ماهیت این همکاری و بر افق هم‌زیستی مسالمت‌آمیز چیره می‌شود؛ وضعیتی که کماکان در حقوق بین‌الملل جاری است.

امروزه کارکرد عینی حقوق بشر، تنظیم روابط در جامعه بین‌المللی و توسعه افقی این حقوق است. هرچه جنبه کارکردی و عینیت یافتن حقوق بشر، در جامعه بین‌المللی پیشرفت کند، این حقوق در نتیجه کشمکش‌های سیاسی آسیب‌پذیرتر خواهند شد. این کشمکش‌ها، علاوه بر آنکه استمرار منافع سیاسی و حاکمانه دولت‌ها و یادگار گذشته است، ناشی از تفاوت دیدگاه‌ها در میان طیف‌های مختلف دولت‌ها یا ساختارهای متنوع فرهنگی است. واکنش‌های سیاسی نامطلوب به این کشمکش‌ها، منجر به سیاست‌زدگی حقوق بشر گردیده است (کدزیا، ۲۰۰۳، ص ۳۳-۳۴). سیاست‌زدگی نظام بین‌المللی حقوق بشر، فرهنگ جامعه بین‌المللی را به سمت‌وسوی ویژه‌ای برده، بر تریبی‌ها را در روابط میان دولت‌ها متداول ساخته و برخوردهای گزینشی در حوزه حقوق بشر را به ارمغان آورده است.

فرهنگ سیاسی «با ما یا علیه ما» در سیاست خارجی امروز، پیامدهای نامساعد گسترده‌ای دارد که در مواردی چون مداخله بشردوستانه، حمایت از حقوق بشر کاملاً دستخوش سیاست‌زدگی شده است. این معضل، در دهه‌های اخیر چنان جدی بوده که برخی حقوق‌دانان، به اعاده پیشنهادات حقوق بین‌الملل سنتی در مقام بشردوستی ابراز امیدواری می‌کند (برین، ۲۰۰۴، ص ۳۱ و ۳۸). شاید این ابراز امیدواری، از آن جهت باشد که در حقوق بین‌الملل سنتی، علی‌رغم اطلاق بیشتر و عدم فرسایش حاکمیت نسبت به امروز، دولت‌ها مطامع حاکمیتی خود را با روپوش شعارهای انسان‌دوستانه مزین نکرده و گندمنامی و جو فروشی نمی‌کردند.

در حقوق بین‌الملل معاصر، حمایت حقوق بشر و احترام حاکمیت ملی، هیچ‌کدام مانع نمی‌شود که انواع تشبث‌ها و توطئه‌ها، از قبیل کودتا برای برانداختن حکومت‌های محمد مصدق در ایران و سالوادور آلنده در شیلی یا مسلح ساختن کنتراها علیه ساندینیست‌ها در نیکاراگوئه صورت نگیرد. در جریان اقدام نظامی ایالات متحده، به ویتنام شمالی (۱۹۶۴)، یا توسل به زور اتحاد جماهیر شوروی در چکسلواکی (۱۹۶۸)، کسی در سوگ حاکمیت‌های ملی و

نقض حقوق انسان‌های بی‌گناه گریبان چاک نزد. اما به‌هنگام کشتارها، شکنجه‌ها و سربره‌نیست کردن‌های مثلاً دولت نژادپرست آفریقای جنوبی و خیم سرخ و پینوشه، حاکمیت ملی مانع از آن می‌شد که دغدغه جلوگیری از آن مطالبه، بر دل‌ها راه یابد (موحد، ۱۳۹۲، ص ۳۷۵-۳۷۶). امروزه اسناد فراوانی دربارهٔ جنایات سران و اعضای گروهک‌های تروریستی منافقین، پژاک، جندالله، فرقان، داعش و... علیه ملت ایران وجود دارد. درحالی‌که گروهک‌های مزبور در برخی کشورهای غربی، آزادانه حضور و فعالیت دارند (غریب‌آبادی، ۱۳۹۵، ص ۳۱۷). نهایت اقدام دولت‌های غربی و سازمان‌های بین‌المللی، در قبال نقض حقوق بشر ملت ایران، ابراز تأسف بوده است.

علاوه بر جمهوری اسلامی ایران، جماهیر شوروی سابق و بلوک شرق و سران بسیاری از دولت‌های آفریقای و آسیایی، بارها سوءظن خود را دربارهٔ مقاصد سیاسی غرب زیر نقاب حقوق بشر برملا کردند. انتقادات دولت‌های غربی، از جهان غیرغربی نیز ریشه در همین مقاصد سیاسی دارد.

در این زمینه، انتقاد برخی دولت‌های غربی از وضعیت حقوق بشر در حوزهٔ خلیج فارس و خاورمیانه، و به‌ویژه در جمهوری اسلامی ایران قابل توجه است که اغلب با آنچه واقعاً در این منطقه جریان دارد، هم‌وزن نیست. برای نمونه، در مورد عربستان سعودی حتی پدیده تطبیق‌ناپذیری تمدن‌ها و برخورد ارزش‌ها، مانع مناسبات نزدیک این دولت با غرب نیست (ذاکریان، ۱۳۹۵، ص ۱۲۳-۱۲۴). برخوردهای سیاسی و گزینشی از این دست، در نظام بین‌المللی حقوق بشر کم نیستند. اما مسئلهٔ حائز اهمیت‌تر، علت برخوردهای دوگانه دولت‌های غربی با مقوله حقوق بشر است.

برخوردهای دوگانه دولت‌های غربی و سازمان‌های بین‌المللی در خصوص حقوق بشر، ناشی از منافع امنیتی است. وقتی اعضای اصلی جامعه جهانی، خود را محصور در سازش‌ناپذیری‌های ایدئولوژیک، فرهنگی و سیاسی می‌بینند، حقوق بشر برای هر هدفی غیر از کسب منافع سیاسی به‌کار رود، جای سؤال دارد (وکیل، ۱۳۹۱، ص ۱۵۷). به‌عبارت دیگر، قدرت فائقه در جامعهٔ بین‌المللی، در اختیار چند دولت غربی است. این دولت‌ها، علاوه‌بر داشتن نقش قابل توجه در پیدایش و فعالیت ساختارهای حقوق بین‌الملل، با سوءاستفاده از موقعیت ممتاز خود، همهٔ شئون همکاری‌های بین‌المللی از سیاست و حقوق گرفته تا اقتصاد و بازرگانی و حتی سبک زندگی را تحت سیطره خود دارند. در چنین وضعیتی، اگر در حوزهٔ حقوق بشر، رقبا را به رسمیت شناسند، در سایر حوزه‌ها نیز محکوم به عقب‌نشینی خواهند بود. دولت‌های درحال توسعه، در حقوق بشر بین‌المللی، همان میزان سهم می‌خواهند که در تجارت بین‌الملل. درواقع، سیاست‌زدگی نظم بین‌المللی معاصر، وصف همه حوزه‌هایی است که منطبق همکاری‌های بین‌المللی را پذیرفته‌اند.

برای نمونه، سازمان تجارت جهانی متمرکز بر نظم اقتصاد بازار و در ارتباط مستقیم با آزادی‌های لیبرال است. درحالی‌که تمامی جهان در حال حاضر، مفهوم «حقوق بشر» را در آغوش می‌کشند، اما مفهوم «نظم

بازار» با چنین اقبالی مواجه نیست. نظام حقوق بین‌الملل از یک سو، راهکاری برای کاهش نقض حقوق بشر معرفی می‌شود و از سوی دیگر، نظم بازار بستری فراهم می‌آورد که در آن حقوق بشر نقض می‌شود (تونی، ۲۰۰۵، ص ۱۰۵۸-۱۰۶۷). به عبارت دیگر، حقوق بین‌الملل از یک سو، ارتقاء حقوق بشر را تعهدی برای جامعه بین‌المللی می‌انگارد و از سوی دیگر، طیفی از قواعد و نهادهای بین‌المللی در این نظام حقوقی برگرفته از نظام اقتصادی بازار آزاد است. سیاست‌زدگی نظام بین‌الملل در این زمینه ایفای نقش می‌کند تا این ناسازگاری در هدف نظام حقوق بین‌الملل منعکس نگردد؛ زیرا هدف این نظام بسط، توسعه و تحمیل معیارهای خود به سایر نقاط جهان است؛ چه معیارهای حقوق بشری و چه معیارهای تجارت جهانی و اقتصاد بازار. این به معنای غلبه منافع سیاسی، در همه شئون زیست بین‌المللی است، و گرنه در شرایطی که نظم بازار و اقتصاد کاپیتالیستی، لزوماً همچون معیارهای موضوعه حقوق بشر، اعتباری جهانی ندارند و دولت‌های متعدد بلوک شرق، طی سالیان متمادی متأثر از آموزه‌های اقتصاد سوسیالیستی و در تقابل با اقتصاد بازار آزاد بوده‌اند و حتی در حال حاضر نیز دولت‌های بسیاری، از نظام‌های اقتصادی متمرکز بهره برده، معیارهای سازمان تجارت جهانی را نپذیرفته‌اند، چه اصراری بر تعمیم معیارهای اقتصاد کاپیتالیستی هست؟

سیاست‌زدگی، برخوردهای دوگانه و معیارهای تفسیربردار، تنها رویه بین‌المللی و مفاهیم حقوقی بین‌المللی را تحت تأثیر قرار نداده است. غالب سازمان‌های بین‌المللی فعال در حوزه حقوق بشر نیز در این دام گرفتار آمده‌اند؛ چه ارگان‌های بین‌دولتی نظیر کمیسیون حقوق بشر (سابق)، شورای حقوق بشر، کمیساریای عالی ملل متحد برای حقوق بشر و چه سازمان‌های غیردولتی، همچون دیده‌بان حقوق بشر و عفو بین‌الملل.

برای نمونه، در کمیسیون حقوق بشر، به رغم برخی دستاوردهای مثبت، کاستی‌هایی نیز وجود داشت. از جمله اینکه اعضای دائم شورای امنیت، جزء ۵۳ عضو کمیسیون بودند. از این رو، کمیسیون، رکنی کاملاً سیاسی محسوب می‌شد و واکنش آن به نقض‌های حقوق بشر، تا حد زیادی از موقعیت دولت ذی‌ربط تأثیر می‌پذیرفت. برای مثال، در سال ۱۹۷۷ از تحقیق در مورد نقض فاحش حقوق بشر توسط رژیم وقت عیسی امین در اوگاندا امتناع ورزید؛ درحالی که شماری از سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی و حتی کمیسیون فرعی، جلوگیری از تبعیض و حمایت از اقلیت‌ها (رکن فرعی کمیسیون حقوق بشر) مصراً از کمیسیون تقاضای ورود داشتند. اقدامات خلاف حقوق بشری اسرائیل نیز بارها توسط کمیسیون بررسی شد. اما حضور اعضای دائم شورای امنیت، به ویژه آمریکا و انگلیس، مانع از اتخاذ تصمیمات جدی علیه اسرائیل می‌گردید. در اواخر دهه ۱۹۸۰، کمیسیون بارها نقض گسترده و فاحش حقوق بشر در عراق را نادیده گرفت (زمانی، ۱۳۹۵، ص ۲۱۷-۲۱۸). نقاط ضعف ساختاری از این دست در کمیسیون نهایتاً منجر به خاتمه کار آن و ایجاد شورای حقوق بشر در سال ۲۰۰۶ گردید.

امروزه مرجع اصلی حقوق بشر ملل متحد، شورای حقوق بشر است که کمتر از کمیسیون، در دام سیاست نیفتاده است، به‌ویژه اینکه با توسل به رأی‌گیری به شیوه بلوک‌وتینگ اغلب، ماهیت موضوع در دست بررسی را تحت تأثیر فضای موجود قرار می‌دهد. بلوک‌وتینگ، رأی‌گیری به صورت گروهی است که در سازمان‌های بین‌المللی متداول بوده و دولت‌هایی که منفعت مشترکی دارند، رأی یکسانی می‌دهند. در این شیوه رأی‌گیری، گروهی از رأی‌دهندگان شدیداً تحت تأثیر دغدغه‌های عمومی معینی در خصوص موضوع هستند. این دغدغه‌ها، الگوی رأی‌گیری ایشان را تحت تأثیر قرار داده و موجب می‌شود که رأی جمعی آنها به سمت وسوی معینی هدایت شود. فرایند بررسی دوره‌ای جهانی (یو. پی. آر.) نیز علی‌رغم امتیاز سیاسی خود، دچار حرکات نمایشی و مانوری نهادهای معاهده‌ای حقوق بشر است (ویگولن، ۲۰۱۱، ص ۲۰۹). در نتیجه، حتی در شورای حقوق بشر، که بنا بود عاری از مشکلات کمیسیون حقوق بشر باشد، هدف موردنظر محقق نگردید. هرچند قضاوت در مورد این ارگان، که کمتر از دو دهه از عمر آن می‌گذرد، شاید کمی زود باشد.

در مجموع، انتقاداتی که از حیث سیاست‌زدگی، استفاده ابزاری و برخوردهای دوگانه و گزینشی متوجه دولت‌های غربی و نظام بین‌المللی حقوق بشر گردیده، ارتباطی تنگاتنگ با امنیتی شدن حقوق بشر در سطح بین‌المللی دارد که پیش‌تر مورد مذاقه قرار گرفت.

نتیجه‌گیری

نظام بین‌المللی حقوق بشر، امروزه در حوزه‌های مختلفی با چالش مواجه است. این نظام، که تکوین و توسعه آن پس از ۱۹۴۵ برجستگی ویژه‌ای داشت، از فضای حاکم بر جامعه بین‌المللی، پس از جنگ بسیار متأثر بود. رهایی از آلام و فجایی که بیش از هر چیز کرامت انسان و شأن و حیثیت او را نشانه رفته بود، چشم‌اندازهایی ژرف‌نگرانه از حقوق و آزادی‌ها را به‌مثابه آرمان جامعه بین‌المللی پس از جنگ پیش‌رو نهاد. آرمان‌گرایی نظام حقوق بین‌الملل، بیش از هر حوزه، خود را در حقوق بشر متجلی ساخت. حاصل این شد که اسناد بین‌المللی حقوق بشر، در مقام حمایت از انسان و حقوق بنیادین او، تا سرحد انسان‌محوری به پیش رفتند. البته در اتخاذ گام‌هایی که در این دوره فراییش نهاده شد، خوانش غربی از انسان و آزادی و حقوق، الهام‌بخش منحصر بود.

این برداشت‌های آرمانی، اگرچه با رهیافت‌های فکری و فرهنگی جهان غرب عجین بود، اما ملاحظات ریشه‌داری که از قرن‌های پیش در حقوق بین‌الملل شکل گرفته و مقوم اساس حاکمیت و سیطره دولت بود، راه را بر این جنبش آرمانی مسدود کرد. در نتیجه، این امر موجب می‌شد که هنجارهای ارزش‌محور در مقابل نظم حاکمیت‌محور، به‌ناچار سر تعظیم فرو آورد. جالب آنکه حاکمیت‌محوری و دولت‌مداری در نظام بین‌المللی

نیز نه به نفع حاکمیت‌های ضعیف و دولت‌های در حال توسعه، که در راستای منافع حاکمیت‌های برتر و دولت‌های توسعه‌یافته تعبیر می‌شود.

این واقعیت، خود را به خوبی در حوزه حقوق بشر نشان می‌دهد: اسناد بین‌المللی حقوق بشر در راستای منافع دولت‌های مشخص و فرهنگ معینی تدوین می‌شود، برداشت‌های لیبرالیستی از حقوق بشر در غالب اسناد نهادینه می‌شود، کرسی‌های سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشری، یا توسط دولت‌های مزبور و یا با مدیریت آنها تعیین می‌گردد، رسانه‌های جمعی و به تبع آن، تبلیغات در انحصار آنها قرار گرفته و از مطامع ایشان مایه می‌گیرد، برپایی صلح و امنیت بین‌المللی و به مخاطره افتادن آن، بر عهده دولت‌های مزبور قرار گرفته و گفتمان امنیت‌محور بر گفتمان حق‌محور تقدم یافته است. در موارد تجویز مداخله بشردوستانه یا مسئولیت‌حمایت، تنها دولت‌های مزبور را یارای توسل به زور هست. زمانی هم که منافع آنها یا هم‌پیمانانشان در معرض خطر قرار گیرد، همه ملاحظات حقوق بشر و امنیت و مداخله را نادیده می‌انگارند. امروزه چالش نظام بین‌المللی حقوق بشر، همین معیارهای تک‌قطبی، برخورد‌های دوگانه، دولت‌شاهی، منفعت‌محوری و قدرت‌طلبی است.

شاید بنیادی‌ترین چالش نظام بین‌المللی حقوق بشر، دولت‌محوری است. اگر این نظام حقوقی، گاه مورد استفاده سیاسی و ابزاری واقع می‌شود، بعضاً با برخورد‌های دوگانه مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد. گاهی اوقات در نتیجه سیاست‌زدگی یا خودشیفتگی برخی بازیگران، سایر فرهنگ‌ها را به دیده تحقیر می‌نگرد. گاهی نیز حقوق را در پای امنیت ذبح مصلحتی می‌کند. زمانی هم در مقام حمایت از حقوق بشر تا سرحد دامن زدن به یک مخاصمه مسلحانه پیش می‌رود و زمانی حتی از اعلام محکومیت هم دریغ می‌کند. گاه مدعیان و شکل‌دهندگان این نظام، خود به آورده خود پای‌بندی ندارند و هر از گاهی رسانه‌های وابسته به آنها، نقض مخالفان نظام موجود را ساز رسوایی می‌نوازند. اینها همه، ریشه در دولت‌محور بودن نظام بین‌المللی حقوق بشر دارد.

شناسایی این چالش‌ها و مسببات آن تا اندازه‌ای در این مقاله مورد مذاقه قرار گرفت. ارائه و تحلیل راهکارهایی برای برون‌رفت از چالش‌های موجود، می‌تواند موضوع مقاله مستقلی باشد. به نظر می‌رسد، رهایی از این چالش‌ها آنگاه ممکن است که نظام بین‌المللی حقوق بشر، بازتعریف شده و دگرباره سامان یابد. در این بازنگری، لازم است گریز از دولت‌محوری در کانون توجه قرار گیرد؛ توجه به ارزش‌های همه فرهنگ‌ها و نظام‌های حقوقی عمده جهان مدنظر واقع شود؛ برابری حاکمیت‌ها در میدان عمل پاس داشته شده و بی‌طرفی هنجارها در مرتبه اجرا هم رعایت گردد.

- الهی، ناصر، ۱۳۸۴، «جهان‌شمولی تحولی»، در: *مبانی نظری حقوق بشر*، قم، دانشگاه مفید.
- پیترسون، ریچارد. تی، ۱۳۸۴، «حقوق بشر و تعارض فرهنگی»، ترجمه محمد امین، در: *مبانی نظری حقوق بشر*، قم، دانشگاه مفید.
- حبیبی، همایون و مریم حسین‌آبادی، ۱۳۹۵، «مسئولیت حمایت در آینه لیبی و سوریه»، *تحقیقات جدید در علوم انسانی*، دوره سوم، ش ۹، ص ۱۶۷-۱۹۴.
- ذاکریان، مهدی، ۱۳۹۵، *سیاست‌گذاری‌های حقوق بشر در خاورمیانه*، تهران، خرسندی.
- زمانی، قاسم، ۱۳۹۵، *بیست‌ویک گفتار در حقوق بین‌الملل بشر*، تهران، خرسندی.
- شریفی طرازکوهی، حسین، ۱۳۸۰، *حقوق بشر (نظریه‌ها و رویه‌ها)*، تهران، دانشگاه تهران.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا، ۱۳۸۱، *حقوق بین‌الملل عمومی*، چ هفدهم: تهران، گنج دانش.
- عباسی، مجید و علی‌اکبر کیانی، ۱۳۹۱، «حکمرانی جهانی و حقوق جهانی: گذار از حقوق بین‌الملل دولت‌محور در عصر جهانی‌شدن»، *مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی*، دوره سوم، ش ۹، ص ۱۸۰-۱۹۴.
- غریب‌آبادی، کاظم، ۱۳۹۵، *حمایت و ارتقای حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران*، تهران، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری.
- فارسی، جلال‌الدین، ۱۳۴۴، *حقوق بین‌الملل اسلامی*، تهران، جهان‌آرا.
- فلسفی، هدایت‌الله، ۱۳۹۰، *صلح جاویدان و حکومت قانون*، تهران، فرهنگ نشر نو.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۲، *نظام حقوق زن در اسلام*، چ بیست و دوم، تهران، صدرا.
- موحّد، محمدعلی، ۱۳۹۲، *در هوای حق و عدالت*، چ چهارم: تهران، کارنامه.
- موسوی میر کلائی، سیدطه، ۱۳۹۷، *جهان‌شمولی و نسبی‌گرایی حقوق بشر: رهیافت اسلامی*، تهران، دانشگاه علوم قضایی.
- مهرپور، حسین، ۱۳۸۳، *نظام بین‌المللی حقوق بشر*، چ دوم، تهران، اطلاعات.
- وکیل، امیرساعده، ۱۳۹۱، *حقوق بشر، صلح و امنیت بین‌المللی*، چ دوم، تهران، مجد.
- یزدان‌پناه، زین‌العابدین و مهناز بیات‌کمیتکی، ۱۳۹۹، «نقش سواد رسانه‌ای در تحقق گفتمان حقوق شهروندی»، *مطالعات حقوق عمومی*، دوره پنجم، ش ۳، ص ۹۲۱-۹۳۷.
- Addo M. K., 2010, "Practice of United Nations human rights treaty bodies in the reconciliation of cultural diversity with universal respect for human rights", *Human Rights Quarterly*, N. 32(3), p. 601-664.
- Beitz, C., 2009, *The Idea of Human Rights*, Oxford, Oxford University Press.
- Bell d. A. & Carens J. H., 2004, "The ethical dilemmas of international human rights and humanitarian NGOs: Reflections on a dialogue between practitioners and theorists", *Human rights Quarterly*, N. 26(2), p. 300-329.
- Brein, P., 2004, "Politicized Humanitarianism: A Response to Nicolas de Torrent", *Harvard Human Rights Journal*, N. 17 (1), p. 31-38.
- Dai, X., 2014, "The Conditional Effects of International Human Rights Institutions", *Human Rights Quarterly*, N. 36(3), p. 569-589.
- Engle Merry, S., 2003, "Human rights law and the demonization of culture (and Anthropology along the way)", *Political and Legal Anthropology Review*, N. 26(1), p. 55-77.
- Hitchcock, W., 2015, "The Rise and Fall of Human Rights? Searching for a Narrative from the Cold War to the 9/11 Era", *Human Rights Quarterly*, N. 37(1), p. 80-106.
- Howard-Hassmann R. E., 2005, "The second great transformation: Human rights leapfrogging in the era of globalization", *Human Rights Quarterly*, N. 25(1), p. 1-40.

- Hunt L., 2007, *Inventing Human Rights: A History*, New York, Norton.
- Jolls, T. & Wilson C., 2014, "The Core Concepts: Fundamental to Media Literacy Yesterday, Today and Tomorrow", *Journal of Media Literacy Education*, N. 6(2), p. 68-78.
- Kabasakal Arat, Z. F., 2006, "Forging a global culture of human rights: Origins and prospects of the international bill of rights", *Human Rights Quarterly*, N. 28(2), p. 416-437.
- Kedzia, Z., 2003, "Present Day Challenges to Human Rights", *Political Quarterly of International Affairs*, N. 12, p. 5-34.
- Mc Mahon, E., 2016, "Human Rights and the Universal Periodic Review: Ritual and Ritualism", *Human Rights Quarterly*, N. 38 (1), p. 249-255.
- Moyan, S., 2010, *The Last Utopia: Human Rights in History*, Cambridge, Harvard University Press.
- Nowak, M., 2003, "New Challenges to the International Law of Human Rights", *Mennesker og Rettigheter*, N. 21, p. 3-8.
- Sadurski, W., 2012, "It all depends: The universal and the contingent in human rights", *Philosophical Dimensions of Human Rights: Some Contemporary Views*, London New York, Springer Dordrecht Heidelberg.
- Thérien, J.P. & Philippe Joly.(2014), "All Human Rights for All: The United Nations and Human Rights in the Post-Cold War Era", *Human Rights Quarterly*, 36(2): 373-396.
- Tony E., 2005, "International human rights law as power/knowledge", *Human Rights Quarterly*, N. 27(4), p. 1046-1068.
- Vilgoen, F., 2011, "Contemporary Challenges to International Human Rights Law and the Role of Human Rights Education", *De Jure*, N. 44, p. 207-220.